

نقش متناقض روشنفکران در جنبش‌های انقلابی پرولتری

در جوامع طبقاتی تحصیل کرده ها و روشنفکران به لحاظ موقعیت اجتماعی دارای تعلقات طبقاتی مختلف هستند. عبارت دیگر هر طبقه اجتماعی قشر "روشنفکر" خود را دارد. روشنفکران با دسترسی به فرهنگ بورژوازی تحت تأثیر فرهنگ و ایدئولوژی بورژوازی قرار می‌گیرند. در جوامع نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره تحصیل کرده ها و روشنفکران تحت تأثیر ایدئولوژی و فرهنگ مسلط طبقات ارتجاعی حاکم فئودال کمپرادور و امپریالیسم نیز قرار دارند. در جوامع سرمایه داری تحت تأثیر ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی امپریالیستی هستند. از آنجاییکه " هستی اجتماعی انسانها تعیین کننده شعور آنها است"؛ لذا روشنفکران دارای ایدئولوژی و خصایل طبقاتی خود نیز هستند. لنین روشنفکران را چنین تعریف میکند: "روشنفکر درست باین جهت روشنفکر خوانده میشود؛ زیرا او تکامل منافع طبقات و گروه های سیاسی کل جامعه را به آگاهی، قاطعترین و دقیقترین نحوی منعکس نموده و بیان میدارد".

روشنفکران به لحظ جهانی، طرز تفکر و مواضع سیاسی بطور کلی به دوکتوری تقسیم میشوند: 1- "روشنفکران" ای که در دفاع از منافع طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) و کلاد جهت حراست از نظام طبقاتی استثمارگر و استثمار امپریالیسم قرار دارند. 2- روشنفکرانی که از منافع طبقات خلق زحمتکش دفاع نموده و در جهت سرنگونی نظام کهن استثمارگر و استثمارگر و برپایی نظام نوین انقلابی و استقرار حاکمیت طبقاتی خلق مبارزه میکنند. در اینجا منظور روشنفکران انقلابی هستند. در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین به لحاظ ساختار اجتماعی اقتصادی، قطب بندیهای طبقاتی زیاد اند. و از جانب دیگر به لحاظ عقبماندگیهای اقتصادی اجتماعی و فرهنگی تعداد روشنفکران از طبقات خلق زحمتکش هم محدود هستند (در اینجا منظور کیفیتهاست نه کمیتها). روشنفکران زودتر از دیگر افراد جامعه به فرهنگ و آگاهی سیاسی دست می‌یابند؛ از این رو در برابر تحولات اجتماعی و سیاسی در جامعه حساس هستند. و در برابر ستمگریها و استبداد خشن دیکتاتوری طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) قبل از دیگران اعتراض میکنند. در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جنبشهای سیاسی بورژوازی و دموکراتیک عمدتاً توسط بخشهای از روشنفکران طبقات زحمتکش (کارگران و دهقانان فقیر)، روشنفکران تعلق طبقه خرده بورژوازی شهری و روستایی و روشنفکران متعلق به جناح چپ طبقه بورژوازی ملی بوجود آمده و نقش پیش آهنگ را ایفا میکنند. لیکن قسمتی از روشنفکران تعلق طبقات خلق جهت دفاع از منافع طبقات ارتجاعی حاکم قرار گرفته و در کنار "روشنفکران" طبقات ارتجاعی بر ضد جنبشهای انقلابی قرار می‌گیرند. تجربه نشان داده است که اگر در این کشورها جنبشهای ملی-دموکراتیک و جنبشهای انقلابی پرولتری رونق داشته باشند؛ بخش قابل ملاحظه ای از روشنفکران تعلق طبقات خلق در صف مبارزات ضداسترجاعی و ضدامپریالیستی در کنار توده های خلق قرار می‌گیرند. در صورتیکه چنین جنبشهای وجود نداشته و یا ضعیف باشند، بخش بزرگی از روشنفکران توسط احزاب و جریانات خرده بورژوازی و بورژوازی مختلف جذب میشوند. و در کشورهای اسلامی توسط گروه ها و جریانات ارتجاعی اسلامی جذب شده و یا بوسیله شعارهای فریبنده احزاب و سازمانهای اپورتونیستی و رویزیونیستی اغوامی شوند. این گروه از "روشنفکران" در ابتدا با وعده «بهبود شرایط معیشتی» توسط تشکلات بورژوازی و خرده بورژوازی دلخوش میکنند؛ لیکن در عمل بجز تعدادی که از قبل نظام حاکم به جاه و مقام و به نان نوائی میرسند؛ برای اکثریت آنها تحول قابل ملاحظه ای در جهت تأمین خواستههای قشری شان رونما نمی گردد؛ از این رو دچار یأس و سرخوردگی شده و زبان به شکوه و شکایت گشوده و بار دیگر علیه طبقات حاکم (دولت) دست به اعتراض میزنند.

لنین میگوید: " افراد تحصیل کرده و بطور کلی "روشنفکران" نمیتوانند بر ضد ستمگریهای وحشیانه ای پولیس حکومت مطلقه که فکرو دانش را مسموم مینماید، قیام نکنند ولی منافع مادی این روشنفکران آنان را به حکومت مطلقه و بورژوازی متصل مینماید و مجبورشان میکند تا پیگیر باشند. صلح و مصالحه نمایند و حرکت انقلابی و مخالفت خود را در ازاء مقرری دولتی و یا شرکت در منافع یا حق سهم بفروشند (جلد اول انتخابات لنین)".

در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره اکثریت روشنفکران متعلق به طبقات خلق از جمله معلمین، بخشی از استادان رشته های تحصیلات عالی، متعلمین، محصلین و مامورین دون رتبه و روشنفکرانی که شغل آزادانداز نظر شرایط معیشتی بدرجات مختلف در مضیقه بوده و دائماً در وضعیت نامطمئن نسبت به آینده خود و فرزندان شان بسر میبرند. و به سبب فقدان آزادیهای سیاسی و اجتماعی و وجود استبداد و اختناق حاکم بر جامعه بیش از دیگران تحت فشار قرار دارند. روشنفکران در این کشورها مانند توده های خلق زحمتکش از انواع ستم؛ ستم طبقاتی، ستم ملی شئونستی، ستم ملی امپریالیستی، ستم مذهبی و ستم مردسالارانه بر زنان رنج میکشند؛ اما شدت این فشارها به اندازه طبقات زحمتکش نیست. روشنفکران نظریه موقعیت و خصلت طبقاتی و ساختمان روحی خواستار تغییر و تحول و آزادیهای دموکراتیک و مدنی در جامعه هستند. این گروه از روشنفکران اکثراً در حالت نا رضائی بسر برده در شرایط شدت فشار استبداد و اختناق طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) برضدان می شورند. لیکن قدر مسلم اینست که اگر این روشنفکران به ایدئولوژی و سیاست انقلابی مسلح نباشند و با آگاهی سیاسی این حقیقت را درک نکنند که یگانه راه نجات آنها و توده های خلق از این فقر و مسکنت ممتد و استبداد سیاسی تنها در نابودی عامل (عاملین) اصلی آن، سرنگونی حاکمیت و دیکتاتوری طبقات حاکم ارتجاعی و طرد سلطه امپریالیسم و برقراری حاکمیت خلق ممکن است و این مامول از طریق مبارزه طبقاتی انقلابی و جنگ خلق و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی برآورده می شود. در غیر آن با همان سلاح ایدئولوژی و سیاست بورژوائی و خرده بورژوائی برضد نظام حاکم فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم مبارزه خواهند کرد و در نتیجه یا مورد سرکوب طبقات حاکم ارتجاعی قرار میگیرند و یا همه پتانسیل مبارزاتی آنها و نیروی مبارزاتی توده های خلق به هدر رفته و حاصل همه فداکاریهای آنها توسط جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی مورد بهره برداری قرار گرفته و مبارزه آنها به شکست می انجامد.

مانوتسه دون میگوید: "نقش روشنفکران انقلابی در امر پیروزی انقلاب عمده است و روشنفکران انقلابی مبلغان و سازماندهان توده های خلق اند." روشنفکران تعلق طبقات خلق بطور عام اکثراً در گسترش فرهنگ و ایده های سیاسی در جامعه نقش مهم داشته و از جهات مختلف در پیوند با توده های خلق زحمتکش قرار دارند. لیکن روشنفکران انقلابی باورمند به ایدئولوژی پرولتاریا در تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری در بین توده های خلق و بسیج و سازماندهی آنها برای مبارزه انقلابی رهائیبخش پرولتری در جهت سرنگونی طبقات ارتجاعی و طرد سلطه امپریالیسم نقش عمده ایفا مینمایند. تاریخ مبارزات انقلابی پرولتاریا و سایر خلقهای زحمتکش در جهان شهادت میدهد روشنفکرانی که واقعاً معتقد به علم انقلاب پرولتری بوده و هستند با صداقت و فداکاری برای پیروزی انقلاب خلقها مبارزه انقلابی را علیه طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم تا پای جان ادامه داده اند. و نیز معدود روشنفکرانی از تعلق طبقات بالائی جامعه به انقلاب پرولتری می پیوندند. این روشنفکران زمانی به ایدئولوژی طبقه پرولتاریا باورمند شوند از جهان بینی و موقعیت و خصلت طبقاتی شان گسست واقعی کرده و راه انقلاب پرولتری را برگزیده و در این راه از هر نوع قربانی و فداکاری دریغ نمی کنند. در افغانستان نمونه ای بارز این روشنفکران رفیق شهید اکرم یاری و رفیق شهید داکتر صادق یاری هستند. رفیق اکرم یاری از موقعیت و خصلت طبقاتی اش گسست واقعی کرد و تا حد زیادی به لحاظ خصلت طبقاتی و شیوه زندگی به طبقات خلق زحمتکش نزدیک بود. و مثال برجسته ای آن در سطح جهان و در جنبش کمونیستی بین المللی فرد ریش انگلس آلمانی است. انگلس به لحاظ موقعیت طبقاتی فرزند یک سرمایه دار صاحب فابریکه تولیدی بود؛ ولی زندگی اش را صرف مبارزه انقلابی بر علیه نظام سرمایه داری کرده و در سنگر دفاع از منافع طبقه پرولتاریا و سایر زحمتکشان جهان قرار گرفت. او در همکاری نزدیک با کارل مارکس قرار داشت و از بنیانگذاران سوسیالیسم علمی است. **بنین در این مورد میگوید: "روشنفکر خصلت خود را تغییر نیز میدهد."** تجربه نشان داده است که در شرایط اوج و گسترش جنبشهای انقلابی روشنفکران زیادی با این جنبشها همراه می شوند؛ ولی در شرایط سرکوب این جنبشها بوسیله ای ارتجاع حاکم راه مبارزه را پر مخاطره یافته و دورنمای پیروزی انقلاب را دشوار دیده و نا امیدانه ترک مبارزه می کنند. و در شرایط فروکش جنبش انقلابی بی علاقه شده

وانزو اختیار می کنند. تعدادی هم نسبت به ایدئولوژی پرولتری و مبارزه انقلابی دچار تزلزل و بی ایمانی شده و بتجدید نظر به اعتقادات گذشته ای شان به ارتدادگرانیده و تسلیم طبقات ارتجاعی حاکم می شوند. بهمین لحاظ ممکن است که روشنفکر روزی انقلابی بوده و در راه تحقق خواسته های اساسی طبقات زحمتکش مبارزه نماید و بعد متزلزل و بی ایمان شده و در صف طبقات ضد خلق و بر ضد منافع خلق قرار گیرد. عبارت دیگر روزی در صف انقلاب و روز دیگر در صف ضد انقلاب باشد بهمین لحاظ مائوتسه دون صحبت از: "روشنفکر انقلابی، روشنفکر غیر انقلابی و یا ضد انقلابی" مینماید. بنابراین تحلیل و ارزیابی از روشنفکر و شناخت واقعی از آن خاصاً روشنفکران تعلقات طبقات خلق به لحاظ موقعیت اجتماعی اقتصادی، شیوه زندگی، ساختمان روحی و سیر تحولات فکری شان و اینکه چگونه دچار تحولات قهقرائی فکری و عقیدتی شده و با چرخش بعقب از مواضع ایدئولوژیک-سیاسی قبلی اش راه انقلاب را ترک کرده و در پرتگاه ارتداد و ارتجاع می افتند، موضوع نسبتاً پیچیده ایست و نیاز به تحلیل و بررسی جامعه شناسی و روان شناختی مفصل دارد. از این رو قضاوت درباره روشنفکر انقلابی بر این معیار میتواند استوار باشد: تا زمانی که روشنفکر در نظر و عمل در صف انقلاب قرار داشته و در راه تحقق منافع طبقات خلق علیه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم میرزمد و همه نیروی خود را وقف مبارزه انقلابی در جهت سرنگونی نظام کهن ارتجاعی و تاسیس نظام نوین خلق (جامعه سوسیالیستی) کرده و مبارزه انقلابی را تحت دیکتاتوری پرولتاریاتارسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) بلاوقفه ادامه میدهد، انقلابی است. و این عمده ترین معیار برای قضاوت درباره روشنفکر انقلابی شده میتواند. و تزلزل و بی ثباتی سیاسی روشنفکران ناشی از خصلت طبقاتی و قشری و اندیشه و افکار آنهاست. و شیوه زندگی آنها شکلاً تا حدی بورژوائی است و آرزوها و آمال روشنفکرانه را در خود پرورانده اند. روشنفکر خرده بورژوا زمانی به ایدئولوژی و فرهنگ انقلابی پرولتری دست می یابد، در حقیقت درگیر تضاد چند گانه میشود، نه تنها درگیر مبارزه طبقاتی در جامعه که به لحاظ فکری و عقیدتی (بعضاً منجمله عقاید دینی و مذهبی) و هم به لحاظ فکری و روانی در کشمکش یک مبارزه حاد درونی نیز قرار میگردد. و زمانی روشنفکر بتواند با آگاهی علمی و انقلابی این تضادها را در خود حل کند، عبارتی با ایده ها و فرهنگ کهن ارتجاعی و خصایل طبقاتی و قشری اش تصفیه حساب نماید، باین معنا که خصلت طبقاتی اش را تغییر دهد و تغییر کیفی در جهان بینی و طرز تفکرش ایجاد کند؛ در آن صورت میتواند تزلزل و تردد و بی ثباتی را از خود زوده و امکان اینکه دچار انحطاط معنوی، انحراف ایدئولوژیک-سیاسی شده و به انقلاب پشت کند، اندک خواهد بود. ولی روشنفکرانی که با همان جهان بینی و خصایل طبقاتی و قشری شان به جنبش انقلابی پرولتری می پیوندند؛ بدون شک در جستجوی تحقق خواسته ها و آمال شان از طریق پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک در جامعه هستند. و اگر در پیروسی انقلاب و در کارزار مبارزه طبقاتی انقلابی سطح درک و آگاهی خود را از علم انقلاب پرولتری ارتقا ندهند، در بینش و افکار و خصلت طبقاتی شان تغییر کیفی ایجاد نکنند، باین پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و پیشرفت و تکامل انقلاب به جهت ایجاد جامعه سوسیالیستی، پیشرفت و تکامل انقلاب را با اهداف و خواسته های طبقاتی و قشری شان منطبق نمی یابند؛ یا "شرافتمندانه" خود را از مسیر انقلاب کنار میکشند و یا برخلاف در صف دیگر عناصر بورژوازی، رویونیستها و اپورتونیستهای درون حزب قرار گرفته و در برابر پیشرفت انقلاب می ایستند.

بعد از شکست انقلاب سال 1905 در روسیه تزاری و در دوره ای ارتجاع استولیپینی اختلال و (انحطاط روحی) در قشرهای روشنفکران مخالف دولت بوجود آمده و قسمتی از روشنفکران حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به اردوی دشمن پیوسته و در تنوری مارکسیسم تجدید نظر کردند: "شکست انقلاب 1905 در میان رفیقان نیمه راه انقلاب گسیختگی و اختلال بمیان آورد. اختلال و انحطاط روحی مخصوصاً در بین روشنفکران زیاد بود. رفیقان نیمه راه ای که در دوره ای پیشرفت پرهیجان انقلابی از میان بورژوازی وارد صفوف انقلاب شده بودند. در روزهای ارتجاع از حزب دست کشیدند. قسمتی از آنها به اردوگاه دشمنان آشکار انقلاب پیوستند و قسمت دیگر شان در جامعه های مجاز طبقه کارگر که سالم مانده بود تحصن اختیار نموده و میکوشیدند که پرولتاریا را از راه انقلابی برگردانند. آنها سعی داشتند حزب انقلابی پرولتاریا را بدنام کنند. رفیقان نیمه راه از انقلاب دست کشیده کوشش بکار می بردند تا خود را با ارتجاع هم رنگ سازند و با تزارسیم سازشکارانه بسر برند. حکومت تزار از شکست انقلاب استفاده نمود تا آن رفیقان نیمه راه انقلابی را که بیشتر ترسو و تن آسا بودند مبدل بعمال و فتنه انگیزان خود گرداند. این فتنه کاران سفته و یهودا صفت که

از طرف اداره آگاهی تزاری بسازمانهای کارگری و حزبی پنهانی فرستاده شده بودند از درون به جا سوسی پرداخته و به انقلابیون خیانت می ورزیدند. ضدانقلاب در جبهه ای ایدئولوژی هم دست به تعرض زده بود. اردوی بزرگی از نویسندگانی که نان به نرخ روز می خوردند روی کار آمدند، آنها مارکسیسم را مورد انتقاد قرار داده و آنرا «تقیح» می کردند، انقلاب را به لجن می کشیدند، آنرا استهزا مینمودند، خیانت پیشگی را مورد ستایش قرار میدادند. در رشته ای فلسفه کوششهایی بمنظور «انتقاد» و تجدید نظر در مارکسیسم تقویت یافت و همچنین انواع جریانات مذهبی پدید آمد که با دلایل باصطلاح «علمی» استنار میشدند. انحطاط روحی و بی ایمانی همچنین به قسمتی از روشنفکران حزبی که خود را مارکسیست می شمردند ولی هیچگاه در موضع مارکسیسم ایستادگی محکم نداشتند سرایت نمود. از جمله ای آنها نویسندگانی مانند بگدانوف، بازاروف، لوچارسکی که در سال 1905 با بلشویکها همراه بودند. یوشکویچ، والننتینوف (از منشیوکیها) بودند. آنها در عین حال بر ضد مبانی علمی و تاریخی مارکسیسم یعنی بر ضد ماتریالیسم تاریخی پر دامنه ای اقدام به «انتقاد» نمودند... آنها میگفتند: اساساً ما مارکسیست هستیم ولی میخواستیم مارکسیسم را «بهبتر کنیم» و آنرا از برخی اصول اساسی فارغ سازیم. هر چند که آنها دشمنی خود را نسبت به مارکسیسم ریاکارانه انکار مینمودند و خودشانرا مزورانه همیشه مارکسیست می نامیدند ولی در حقیقت امر آنها با مارکسیسم دشمنی داشتند زیرا کوشش میکردند مبانی تنوریک مارکسیسم را بر هم زنند (تاریخ حزب کمونیست بلشویک).

با ملاحظه متن فوق؛ جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) در افغانستان در نیم قرن اخیر باشکال و شیوه های دیگری با چنین مسایل و تحولاتی مواجه بوده و در مقاطع مختلف سرکوب جنبش و کشتار روشنفکران انقلابی و مترقی خاصاً در شرایط حاکمیت رژیم باندهای جنایتکار و سفاک خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیسم "شوروی" و باندهای ارتجاعی اسلامی مزدور و جنایتکار تعداد زیادی از روشنفکران هوادار جنبش دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری صف انقلاب راها کردند، بخشی در منجلاب انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم سقوط کردند، بخشی به خدمت رژیم مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی قرار گرفتند، قسمتی با احزاب ارتجاعی اسلامی اتحاد کردند و بعد از سیاه روز (7) اکتوبر سال 2001 میلادی و تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکائی و ناتو بر افغانستان و سقوط رژیم طالبان و تشکیل دولت دست نشانده بر هبری کرزی، تسلیم امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتو شده و به مقامهای دولتی رسیده و با از طریق معامله های سودآور "ان جی او" نی صاحب زندگی مرفه شده و باین صورت به خواستها و آرزوهای طبقاتی شان دست یافتند.

تاریخ جنبشهای انقلابی پرولتری در کشورهای مختلف جهان خاصاً در قرن بیستم بیانگر این حقیقت است که روشنفکران زیادی در پروسه انقلاب های پرولتری شرکت کرده اند؛ اما بعداً عقبگرد کرده و به ایدئولوژی انقلابی و انقلاب پرولتری خیانت کرده و انقلاب و دیکتاتوریهایی پرولتاریا را سرنگون کرده و نظام سوسیالیستی را به نظام سرمایه داری و سوسیال- امپریالیسم قلب ماهیت دادند. و بارزترین مثالهای آن به شکست کشاندن انقلاب پرولتری در اتحاد شوروی توسط رویزیونیستهای "مدرن" بر هبری خروشچف مرتد و در چند کشور دیگر اروپای شرقی و در کشورهای چین توسط رویزیونیستهای "سه جهانی" بر هبری دینگ سیائوپینگ و هواکوفینگ و در آلبانی بوسیله ای دگمارویزیونیستهای خوجه ای میباشد. بهمین ترتیب رویزیونیستهای درون حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بر هبری پراچندای مرتد و خاین انقلاب و جنگ انقلابی خلق را در نیپال در سال 2006 میلادی منهدم کرده و تسلیم طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور دولت توسعه طلب هند و امپریالیسم جهانی شدند. این تجارب منفی برای پرولتاریا و کمونیستهای واقعی جهان نهایت دردناک بوده و ثابت میسازد که فقط پرولتاریایگانه طبقه پیشرو و انقلابی است که اگر به علم انقلاب پرولتری مسلح شود مبارزه انقلابی راتا آخر، تا رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) به پیش میرد.

لنین درباره رابطه بین روشنفکران معمولی و طبقه پرولتاریا چنین میگوید: "... منظور من از روشنفکر فقط روشنفکر معمولی است که به جامعه سرمایه داری متکی است و نماینده شاخص طبقه روشنفکر است. این طبقه با پرولتاریا تضاد معینی دارد. این تضاد نوعش با تضاد کار و سرمایه متفاوت است. روشنفکر - سرمایه دار نیست. صحیح است که وضع زندگی وی یک وضع بورژوازیست و مادامکه به هرزه گرد تبدیل نشده است مجبور است این وضع را حفظ کند. ولی در عین حال او مجبور است محصول کار خود و اغلب نیروی کار خود را نیز بفروشد و چه بسا متحمل استثمار از طرف سرمایه دار و خفت و خواری اجتماعی معینی نیز بشود بدین طریق روشنفکر با پرولتاریا هیچگونه تضاد اقتصادی ندارد. ولی وضعیت زندگی او و شرایط کارش پرولتاریائی نیست و از اینجاست که تضاد معینی از لحاظ روحیه و طرز تفکر ناشی میشود....".

در تاریخ معاصر افغانستان روشنفکران آزادیخواه و مترقی در مبارزه ضد استبدادی ضد استعماری و امپریالیستی فداکاریها کرده اند. در دهه اول قرن بیستم میلادی گروه سیاسی مخفی تشکیل دادند که مرام آن "تبدیل حکومت مطلقه شاهی به شاهی مشروطه، تحصیل استقلال کشور از سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا و نشر تمدن و فرهنگ جدید (فرهنگ بورژوازی)" بود. اما با اثر خیانت یکی از اعضای این گروه مورد سرکوب خونین دولت حبیب الله قرار گرفت که تعدادی به جوخه های اعدام قرار گرفتند و تعدادی هم محکوم به زندان و شکنجه شدند. به همین صورت روشنفکران مترقی و آزادیخواه در مبارزات ضد استعماری و امپریالیستی خاصاً در جنگ سوم مردم افغانستان علیه استعمارگران انگلیس و حصول استقلال کشور نقش مهم و مبارزاتی ایفا کردند. همچنین مبارزات روشنفکران مترقی و آزادی خواه بر ضد ارتجاع و استبداد خاندان نادر در رأس نظام فئودال کمپرادوری و بر علیه سلطه امپریالیسم ادامه یافت. نادر و خانواده اش ده ها تن از آزادی خواهان و روشنفکران میهن پرست را بقتل رساندند و آنده از روشنفکران مترقی و آزادیخواه که روی ادامه مبارزات مترقی پایداری نشان داده و تسلیم ارتجاع حاکم نشدند؛ مورد خشم و غضب نادر و خاندان اش قرار گرفته و در زندانهای طولانی مدت باشکنجه های غیر انسانی مواجه شدند. فقید داکتر عبد الرحمان محمودی یکی از این روشنفکران مترقی و آزادی خواه بود که هرگز در برابر دشمن سر فرود نیاورده و تپایی جان زندان و شکنجه را تحمل کرد؛ ولی ننگ تسلیم طلبی را نیز بر پشت گرفت. اما اکنون عصری که خود را منسوب به خانواده داکتر محمودی فقید می خواند، برخلاف راه و آرمان این مردم مبارز بر ضد منافع خلق و میهن و جنبش انقلابی پرولتری قرار گرفته و از این طریق بر شخصیت و اعتبار مبارزاتی وی لطمه میزند. این «روشنفکر»، عنصر ولومین و اوپاشی است بنام «میرویس محمودی» که در شرایطی به خدمت دستگاه جاسوسی و آدمکشی "خاد" دولت مزدور و جنایتکار خلقی پرچمیها قرار داشت و مدتی است که با دو همیاله «روشنفکر» فحاش و اوپاش و جاسوس دیگرش (سید حسین موسوی و کبیر توخی) عناصر تسلیمی خاین بر ضد جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) کشور توطئه گری کرده و علیه فعالین آن برای استخبارات کشورهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی جاسوسی نموده و با شیعیترین الفاظ ما را مورد فحاشی قرار میدهند.

با آغاز مبارزات علنی "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین در دهه چهل خورشیدی کتله های بزرگی از تحصیل کرده ها و روشنفکران مترقی و مردمی به این جنبش پیوستند. این روشنفکران تحت رهبری "س.ج.م" نقش مهمی در مبارزات ضداارتجاعی و ضد سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی ایفا کرده و در تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراتیک نوین و اشاعه فرهنگ انقلابی پرولتری در جامعه سهم مهمی ادا کردند. این مرحله فصل نوینی در تاریخ مبارزات خلق افغانستان بشمار می رود و برای اولین بار در عرصه مبارزه طبقاتی پیوند بین روشنفکران انقلابی و توده های خلق زحمتکش ایجاد شده و مبارزات توده های خلق توسط نیروهای انقلابی پرولتری رهبری گردید. "سازمان جوانان مترقی" منحصبت اولین سازمان انقلابی پرولتری در افغانستان که تحت رهبری رفیق اکرم یاری شهید و همزمان وی ایجاد شد، توانست یک جنبش انقلابی مردمی وسیع را در کشور سازماندهی کرده و آنرا رهبری کند. جنبش دموکراتیک نوین به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی انقلابی اش نسل نوینی از روشنفکران مردمی و مترقی را تربیت سیاسی و فکری کرده و برای اولین بار علم انقلاب پرولتری (م-ل-ا) را در سطح جامعه مطرح کرد. قبل از آغاز مبارزات علنی سازمان جوانان مترقی تعدادی از «روشنفکران» اپورتونیست و رویزیونیست و خادم امپریالیسم خاصاً سوسیال امپریالیسم «شوروی» عبارت دیگر «روشنفکران» ای که در دفاع از منافع طبقات ارتجاعی و سوسیال امپریالیسم «شوروی» در عرصه سیاسی جامعه سیاهکاری میکردند. باین عبارت که به تبلیغ و ترویج ایدئولوژی و سیاست رویزیونیستی میپرداختند و رهبران خاین و جنایتکار حزب مزدور «دموکراتیک خلق» از جمله «روشنفکران» ضد مردمی و ضد انقلابی بودند که شیدانه و فریبکارانه اندیشه های بورژوائی و ضد انقلابی (رویزیونیسم "مدرن") را بنام مارکسیسم-لنینیسم و "علم رهائی خلقها" در اذهان کتله ای از «روشنفکران» تعلق طبقات خلق نیز القاء کرده و آنها را در قهقرای رویزیونیسم و ضد انقلاب کشانندند. زمانی توسط سوسیال امپریالیسم «شوروی» بقدرت رسانده شدند بر اساس ماهیت خط ایدئولوژیک-

سیاسی ضدانقلابی شان هولناک ترین جنایات را علیه خلق کشور انجام دادند. اما سازمان جوانان مترقی بطور وسیع به افشای ماهیت رویزیونیسم "مدرن" و ماهیت ضدانقلابی « حزب دموکراتیک خلق » پرداخته و این جریان ضد مردمی و ضدانقلابی نتوانست در بین توده های خلق و روشنفکران نفوذ بیشتری بنماید.

تاریخ مبارزات پرولتاریای جهان گواه است که جنبشهای انقلابی پرولتری در پروسه رشد و تکامل آنها مسیر تکاملی خطی را تعقیب نکرده و از پیچ و خمهای صعب و فراز و فرودهای میگذرند؛ لذا جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) و جنبش دموکراتیک نوین تحت رهبری سازمان جوانان مترقی منحصراً یک پدیده ای زنده و پویا در مسیر رشد و تکامل اش به مانع بزرگی برخورد کرد و در مسیر پرپیچ و خمی قرار گرفت و نتوانست به پیشرفت سریع اش چنانکه آغاز شده بود، ادامه دهد. جنبش انقلابی پرولتری افغانستان با دشمنان طبقاتی آشتی ناپذیر مواجه بود، طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور وابسته سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم و دشمن طبقاتی دیگر اپورتونیسم و رویزیونیسم که باشکال و شیوه های متفاوت بر ضد آن عمل میکرد. ارتجاع فئودال کمپرادوری حاکم (دولت) یا مستقیماً بوسیله ای نیروهای پولیس و ژاندارم اش جنبش انقلابی پرولتری را مورد حملات وحشیانه قرار میداد و یا بشکل غیر مستقیم از طریق طرح توطئه های خابانانه با همدستی ارتجاع سیاه مذهبی، بوسیله ای « روشنفکران » ارتجاعی و ضدانقلابی و خود فروخته خاصاً باند ارتجاعی " اخوان المسلمین "، جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) و فعالین مورد حملات خصمانه قرار میگرفتند. اما دشمن طبقاتی دیگر دشمن درونی و نقابدار بود که در درون "س.ج.م" و جنبش دموکراتیک نوین لانه کرده بود. دوهسته اپورتونیستی بنام سنتریسم (برهبری داکتر "ه.م") و (اکنونیسم برهبری داکتر فیض) در درون سازمان جوانان مترقی سر بلند کردند. این دو جناح اپورتونیستی سازمان جوانان مترقی را از درون مورد حملات اپورتونیستی قرار داده و آن را متلاشی کرده و به انحلال کشاندند و جنبش دموکراتیک نوین را نیز دچار فروپاشی کردند. و گروه اپورتونیستی دیگر موسوم به "پس منظر تاریخی...." تحت رهبری انجینر عثمان بود که عمدتاً در درون جریان دموکراتیک فعالیت داشت. این وجه دیگر قضیه در جنبشهای انقلابی پرولتری است که: تعدادی از " روشنفکران " در گرما گرم مبارزه طبقاتی و اوج جنبش انقلابی احساسات " انقلابی " آتشینی از خود بروز میدهند؛ اما بعد دچار عقبگرد (180 درجه) شده و بیک اپورتونیست و رویزیونیست ضدانقلابی تغییر ماهیت میدهند. ناگفته نماند که روشنفکران در پروسه مبارزه انقلابی و سیر تکامل فکری شان دچار اشتباهات و انحرافات میشوند؛ لیکن روشنفکرانی که با ایمان داری و صداقت در راه انقلاب پرولتری استوار ایستاده اند؛ با تمکین به اصل کمونیستی " انتقاد و انتقاد از خود " اشتباهات و انحرافات خود را تصحیح میکنند و همپا با مبارزه در جهت تکامل کیفی حزب و انقلاب خود نیز به لحاظ فکری و عقیدتی تکامل مینمایند و به انسانهای نوینی تغییر ماهیت و خصلت میدهند. و به این صورت سازمان انقلابی و مبارزات توده های خلق را به مسیر تکاملی آن هدایت مینمایند. اما بخش " روشنفکرانی " که از خصایل طبقاتی شان گسست واقعی نکرده و با همان خصایل و خواستها و آرمانهای طبقاتی و قشری شان به سازمان انقلابی پرولتری می پیوندند بفرص اگر در ابتدا قصدی برای تخریبکاری هم نداشته باشند؛ لیکن پیشرفت پروسه انقلاب و تقویت و استحکام سازمان انقلابی را مخالف خواستها و اهداف طبقاتی شان دانسته و تاجایی توان آن را از درون مورد ضربت قرار داده و در پرتگاه اپورتونیسم و رویزیونیسم میکشاندند. در جنبش انقلابی پرولتری افغانستان روشنفکر «انقلابی» بنام داکتر فیض و دیگر همسخانش سازمان جوانان مترقی را به انحلال کشاندند. داکتر فیض یکی از روشنفکران تعلق طبقات بالای جامعه بود و منحصراً پرچمدار اپورتونیسم و رویزیونیسم «سه جهانی»؛ «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» را با ادعای «سازمان انقلابی پرولتری» تشکیل داد و صدها روشنفکر هوادار جنبش دموکراتیک نوین را که علاقه ای فراوان به ادامه مبارزه ملی- دموکراتیک و مبارزه انقلابی پرولتری داشتند (ولی ظرفیت آگاهی انقلابی آنها محدود نبود که بتوانند تضاد انتاگونیستی بین اکنونیسم و رویزیونیسم تحت رهبری داکتر فیض را با مارکسیسم انقلابی و انقلاب پرولتری درک نمایند) در منجلاب اکنونیسم (اپورتونیسم) و رویزیونیسم «سه جهانی» گرفتار شدند. در این مورد باید تذکر داد که در مسئله جلب و جذب روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین توسط رهبری "گروه

انقلابی... "وبعد" سازمان رهائی "و دیگر گروه ها سازمانهای اپورتونیستی و رویزیونیستی؛ مربوط به عدم آگاهی لازم این روشنفکران از علم انقلاب پرولتری بود. آشکار است که این قماش از "روشنفکران" هنوز بگونه واقعی از خصایل و ایده های طبقاتی و قشری شان گسست نکرده بودند و زمانی درلژنزار اپورتونیسم افتادند، نجوای های وعده ای رسیدن به قدرت باصطلاح از کوتاه ترین راه (کودتای نظامی) و یا به شیوه های دیگر توسط رهبری تشکلات اپورتونیستی و رویزیونیستی با خواستها و آمال آنها مطابقت داشت؛ از اینرو زمانیکه رهبری «گروه انقلابی» کودتای (14) اسد سال 1358 بالا حصار را راه اندازی کرد، کمتر مخالفتی از طرف اعضای «گروه انقلابی...» شنیده میشد و ملاحظه می شود که اکثریت قاطع آنها به آن موافقت داشته و سهم فعال گرفتند. چنانکه رویزیونیستهای «سازمان انقلابی» که خود را میراثدار راستین راه و خط داکتر فیض احمد میدانند با آنکه اکنون ظاهراً آن کودتا را تائید نمی کنند، چنین میگویند: "در 14 اسد 1358 گروه انقلابی خلقهای افغانستان در بالا حصار حرکت نظامی را راه انداخت، با وجودیکه این حرکت اشتباه بود، اما ثابت کرد که گروه از چه توانائی و قدرتی برخوردار میباشد...". به این نظر باصطلاح ضد کودتای "سا" توجه نمایند: از یکطرف کودتای نظامی بالا حصار را بگونه مبهم "حرکت نظامی" میخواند و از جانب دیگر آنرا "حرکت اشتباهی" مینامد. در حالیکه علت اصلی اقدام به این کودتا انحراف اپورتونیستی و رویزیونیستی «گروه انقلابی...» بود، کسب قدرت سیاسی از طریق کودتا در اتحاد با گروه های ارتجاعی اسلامی. برای گروه و یا سازمانی که باصطلاح مدعی اعتقاد به «م-ل-ا» بود و در لفظ صحبت از سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم از طریق برپائی جنگ خلق و جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تشکیل دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی مینمود، اقدام به این کودتا بدون هیچ اگر و مگرای حرکت ارتجاعی و تجدید نظر در "م-ل-ا" و نفی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی است. بعبارت دیگر رویزیونیسم و ارتداد است. و صرف اشتباه خواندن پرتگاه رویزیونیسم از جانب «سا» به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی است. استار لجنزار اپورتونیسم و رویزیونیسم خود آن است. همچنین باید تذکر داد که معلومات و "آگاهی" صرف روشنفکران از تئوریهای انقلابی موجب نمیشود که به منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم قرار نگیرند. بلکه موضوع اصلی اعتقاد به علم انقلاب پرولتری و ایمان داری در راه انقلاب و ثبوت آن در نظر و عمل از طریق نقش فعالانه داشتن در مبارزه طبقاتی انقلابی است.

در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی برنشتین، کائوتسکی، تروتسکی، خروشچف، برژنیف، لین پیائو، دینگ سیانوپینگ، هوکوفینگ، چوئن لای، انورخوجه و دیگر همپاله های آنها در روسیه، چین و آلبانی و سایر کشورهای جهان به سویه های مختلف به تئوریهای انقلابی مارکس و لنین «آگاهی» داشتند (ولی پروسه عمل ثابت ساخت که به آنها باور نداشتند) و هر کدام بالنوبه "تئوریسهای" حزب خود بودند؛ اما مرتد و ضد انقلاب از آب درآمدند و انقلاب و دیکتاتوریهای پرولتاریا را منهدم و جامعه های سوسیالیستی را سرنگون کردند و ضربات مدهشی به جنبش بین المللی کمونیستی وارد نمودند. مثال دیگر آن در قرن بیست و یکم "پراچندا" و دارودسته مرتد وی است که انقلاب خلق نیپال را به شکست کشانده و ضربت شدیدی بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش کمونیستی بین المللی وارد نمودند. بهمین صورت باب آواکیان و رهبران دیگر احزاب کمونیست (م-ل-م) عضو "جا" با انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی شان ضربات سهمگینی به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش کمونیستی بین المللی وارد کرده و مرتکب خیانت بزرگی به پرولتاریای جهان شدند. در مورد دیگری در افغانستان «ساما» که خود را سازمان "پرولتری" میخواند و مدعی بود که برای پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک مبارزه میکند و در جهت تحقق آن "ارتش توده ای تشکیل میدهد و از استراتژی جنگ توده ای طولانی و راه محاصره شهرها از طریق دهات و... صحبت داشت؛" ولی "روشنفکران" صدر رهبری راه "کودتا-قیام" را برگزیدند. و در برنامه "جبهه متحد ملی" جمهوری اسلامی را هدف استراتژی یک شان قرار داده و به این صورت بر همه ادعاهای «انقلابی» شان خط بطلان کشیدند. همین روشنفکران در رهبری "ساما" بعد از اقدام مجید بادشمنان عمده و خونخوار خلق و میهن که مجید و صد ها هزاران تن

دیگراز روشنفکرانقلابی و صدها هزارتن از توده های خلق را بقتل رسانده بودند، ذلیلانه و حقیرانه تسلیم شدند. در حالیکه مجید منیث یک روشنفکر (ملی- دموکرات) انقلابی روی آرمان و اهدافش استوار ماند و جان دادولی تسلیم دشمنان خلق و میهن نشد. بعد از تسلیمی "ساما" به دولت مزدور نیروهای نظامی "ساما" متشکل از "روشنفکران" و توده های عوام از اعضا و هواداران "ساما" که در زمان رهبری مجید سلاح برداشته بودند تا علیه دشمنان خلق و میهن جنگ آزادیبخش ملی رابه پیش برند؛ ولی برعکس در شمالی و هرات و مناطق دیگر بنا بر انحراف اپورتونیستی و رویزیونیستی و بی ایمانی «روشنفکران» رهبری "ساما" با همان سلاح در صف دشمنان خلق و میهن، دولت مزدور و جنایتکار خلقی پرچمیها و استعمارگران سوسیال امپریالیست روسی قرار گرفته و بر ضد خلق و میهن عمل کردند. و ده هاتن از «روشنفکران» اعضای "ساما" منجمله سید حسین موسوی در رابطه به شعبات "خاد" قرار گرفتند. این نتیجه تسلیمی ذلتبار «روشنفکران» رهبری "ساما" است که بر ضد انقلاب و منافع خلق و میهن عمل کردند. همین «روشنفکران» صدر نشین از یکطرف مدعی اعتقاد به «م-ل-ا» بودند، و از جانب دیگر چشم و گوش خود را بر این حقیقت مسلم بستند که دار و دسته رویزیونیستهای "سه جهانی" سوسیال امپریالیست حاکم در چین بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاری را منهدم کرده و به پرولتاریا و خلق چین و پرولتاریا و خلقهای جهان و جنبش کمونیستی بین المللی خیانت کردند. ولی «روشنفکران» رهبری "ساما" هینتی رابه سرپرستی سید حسین موسوی (علی مشرف) به پیشگاه دولت ضد انقلابی سوسیال امپریالیسم چین فرستادند و از آن طالب کمک مادی و حمایت سیاسی شدند. در حالیکه تسلیمی و مزدوری به دشمنان خلق و میهن در نزد یک کارگر و دهقان افغانستان ننگ و ذلت و خواری محسوب میشود. به همین ترتیب "ه.م" (سمندر) در رهبری «ساوو» دریکی از کشورهای همجوار به سفارت دولت سوسیال امپریالیسم چین مراجعه کرد و از آن درخواست کمک کرد.

روشنفکران منسوب به جنبش دموکراتیک نوین در دهه پنجاه خورشیدی تشکلات سیاسی چندی را از قبیل "سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان (سرخا)"، "سازمان مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان (اخگر)"، "سازمان پیکار برای نجات افغانستان"، "سازمان وطن پرستان واقعی (ساوو)" و "اتحاد مارکسیست-لنینیست های افغانستان (املا) و دیگران" بنام سازمان "کمونیستی" تشکیل دادند؛ لیکن برخلاف ادعاهای که در پیشبرد امر مبارزه انقلابی داشتند؛ به منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم افتادند و ضربات سختی بر جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین و مبارزات خلق افغانستان وارد کردند. سازمان خودما (سازمان پیکار برای نجات افغانستان) را در نظر بگیریم: این سازمان از گروه ها و محافل و افرادی از اعضا و هواداران جنبش دموکراتیک نوین بتاريخ 3 جدی سال 1358 تشکیل گردید. سازمان پیکار برای نجات افغانستان در زمان تأسیس بیش از پنجاه تن عضو اصلی و ده هاتن هوادار داشت. مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی و مبارزه نظامی را بر ضد رژیم مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی به پیش برد. مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی افشاگرانه را علیه گروه های ارتجاعی اسلامی و امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه که در جنگ آزادی خواهانه مردم ما و سرنوشت سیاسی آنها مداخله و تجاوز و خیانت میکردند، انجام داد. عناصر خاین و وطن فروش بنامهای (حکیم "توانا"، فضل کریم و داکتر احمد علی) که حدود یازده ماه را در سازمان باقی ماندند و بعدا اثبات منجلا ب رویزیونیسم و ارتداد و خیانت و افشای هویت جا سوسی آنها از سازمان طرد و اخراج شدند. همچنین عنصر دیگری بنام قسیم عضو مرکزی سازمان با انحراف پاسیفیستی، اعمال انحلال گرانه و عدم پذیرش اندیشه مائوتسه دون که به ظن قرین به یقین از زمره چهره های گماشتگان (دشمن- توضیح بین قوسین از من است) بحساب آورد (رستاخیز شماره اول دور دوم- ارگان تئوریک سازمان پیکار برای نجات افغانستان) از سازمان طرد گردید. سازمان در دهه شصت خورشیدی مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی اصولی و انقلابی را هرچه عمیق تر و گسترده تر علیه انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی در درون سازمان و در سطح جنبش انقلابی پرولتری کشور و در عرصه جنبش کمونیستی بین المللی به پیش برد و خط انقلابی پرولتری (م-ل-ا یا م-ل-م) را در سازمان تقویت کرده و استحکام بخشید. در اوایل دهه شصت خورشیدی چند تن از کدرهای رهبری و اعضای سازمان به سبب انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی

وخیانت به سازمان از سازمان طرد شدند. اما در آغاز دهه هفتاد خورشیدی بار دیگر انحراف اپورتونستی در سازمان سر بلند کرد. با آنکه جناح اقلیت اصولی و انقلابی مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی سختی را در درون سازمان به پیش برد؛ ولی جناح اکثریت سرسختانه همچنان در خط اپورتونستی باقی ماند. در اینجا برای اینکه هر چه بیشتر به خصلت متزلزل و نقش متناقض این قماش روشنفکران در جنبش انقلابی پرولتری پی ببریم به این مطلب اشاره ای کوتاه مینمایم که: اکثریت اعضای سازمان پیکار برای نجات افغانستان که در منجلاپ اپورتونسیسم قرار گرفتند، انگیزه های امتیازات مادی از طریق "معاشها و امتیازات" نسبتاً بلند "ان جی او" ئی منحیث فکتور عمده در گرایش آنها به پرتگاه اپورتونسیسم را تشکیل میداد. اینها با آنکه در لفظ هر چه "آتشین" و شعار گونه خود را "کمونیست" خوانده و از "استواری" برخاسته و انقلابی پرولتری سازمان دم میزدند؛ ولی در عمل بجای استوار ماندن روی خط اصولی و انقلابی، به پرتگاه اپورتونسیسم سقوط کردند.

بعد از کودتای ننگین "ثور" و تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم "شوروی" به افغانستان و آغاز قیامها و شورشهای حق طلبانه و آزادیخواهانه خلق افغانستان علیه رژیم مزدور و ارتش سوسیال امپریالیسم روسی تعداد کثیری از روشنفکران منسوب به جنبش دموکراتیک نوین در کنار توده های خلق قرار گرفته و مبارزه مسلحانه را علیه دشمنان خلق و میهن ادامه داده و تعداد زیادی در این راه جانباختند و صد ها تن آنها توسط تنظیمها و احزاب ارتجاعی اسلامی خیانتانه ترور شدند. از آنجاییکه باندهای رویونیست جنایتکار و آدمکش خلقی پرچمیها و بداران سوسیال امپریالیست آنها منسوبین جنبش دموکراتیک نوین و فعالین جنبش انقلابی پرولتری کشور رایگانه نیروی سیاسی انقلابی در برابرشان می دیدند؛ لذا از همان ابتدا چند هزار تن آنها را بنام "شعله ای و مائوئیست" دستگیر کرده و جنایتکارانه بقتل رساندند و یابه حبسهای طولانی مدت در زندان انداختند. لیکن آنچه که بیش از همه جنبش انقلابی پرولتری کشور را ضربه زد و تضعیف کرد، انحرافات اپورتونستی و رویونیستی و تسلیم طلبی «روشنفکرانی» بود که رهبری سازمانهای چپ منسوب به جنبش دموکراتیک نوین را قبضه کرده بودند. و این عقبگرد هاموجب گردید تا تعداد زیادی از روشنفکران مترقی و مبارز هوادار جنبش دموکراتیک نوین که خواهان ادامه مبارزه ضدارتجاعی و ضد امپریالیستی بودند مایوس شده و ترک مبارزه کردند. تعدادی از همان ابتدای وقوع کودتای ثور و آغاز وحشت و بربریت رژیم خلقی پرچمیها و اشغالگران روسی راه مبارزه انقلابی را پرپیچ و خم و دشواریافته و دورنمای پیروزی انقلاب رانا روشن؛ لذا از ادامه مبارزه دست کشیده و مصروف سامان دادن زندگی شخصی شان شدند. در حالیکه ترک مبارزه انقلابی و در برابر جنایات دشمنان رنگارنگ خلق و میهن حیثیت "تماشاگر" اختیار کردن خود یکنوع سیاست است. و بنحوی تائید سیاست حاکمیت ارتجاعی و امپریالیسم و بی تفاوت ماندن در قبال استبداد و ستم و استثمار و وحشیانه طبقه کارگر و غارت رهنانه خلقهاست. این همه بی ایمانیهها، تسلیم طلبیها و خیانتهای «روشنفکران» رویونیست و اپورتونسیست منسوب به جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) طی حدود چهار دهه اخیر و همچنین جنایات هولناک باندهای رویونیست خلقی پرچمیها و دیگر همپاله های رویونیست شان "سازا"، "سفا" و دیگر همپاله های شان که جنایات و خیانتها و وطن فروشیهای شان را بنام «مارکسیسم» و «سوسیالیسم» انجام میدادند؛ توده های خلق را نسبت به روشنفکران واقعاً انقلابی کشور نیز تا حدی مردد ساخته است. لیکن با همه ضعف و تزلزلها و بی ایمانیهای «روشنفکران» تعلق طبقات خلق؛ بخشهای از روشنفکران منسوب به جنبش دموکراتیک نوین و فعالین جنبش انقلابی پرولتری در چوکات تشکلات چندی روی خط اصولی و انقلابی استوار مانده و سنگرمبارزه انقلابی را رها نکرده و مبارزه ملی و طبقاتی و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی را در جهت تقویت و استحکام خط انقلابی (م-ل-ا) در داخل جنبش انقلابی پرولتری و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی را علیه انواع رویونیسم و اپورتونسیسم و تسلیم طلبی در سطح جنبش کمونیستی کشور و جنبش کمونیستی بین المللی ادامه داده اند، و در دهه شصت خورشیدی بیش از هر زمانی جنبش انقلابی پرولتری کشور به لحاظ کیفی در مسیر رشد و ارتقا قرار گرفت. اما از آن بیعد بازم تعداد دیگری از «روشنفکران» منسوب به جنبش انقلابی پرولتری در پرتگاه اپورتونسیسم علطیدند و جنبش انقلابی را تضعیف کردند. تعدادی با ادعای حزب کمونیست "م-ل-م" علاوه بر دیگر انحرافات اپورتونستی شان طی سیزده سال اخیر به تجارت

پرسود ("ان جی او" داری) مصروف بوده و از یکطرف در خدمت پیشبرد برنامه های امپریالیستهای اشغالگرموازی با دولت دست نشاندۀ قراردادارند و از جانب دیگر از این طریق ثروتهای نسبتاً کلانی اندوخته اند.

بعد از تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکا و ناتو بر افغانستان بتاريخ 7 اکتبر سال 2001 میلادی و سقوط حکومت طالبان و تدویر کنفرانس استعماری "بن" توسط قدرتهای امپریالیستی و تشکیل دولت دست نشاندۀ از نیروهای خاین و جنایتکار و وطن فروش، فرصت تازه ای برای «روشنفکران» رویونیست و اپورتونیست و تسلیم طلب منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) نیز میسر شد تا یکبار دیگر شیدانه با ترفندها و نیرنگهای اپورتونیستی کتله های دیگری از نسلهای جدید تحصیل کرده ها و روشنفکران تعلق طبقات خلق را اغوا کردند. «سازمان رهائی-راوا» سلف «سازمان انقلابی» با همان ادعای کاذب سازمان «م-ل-ا» در کنفرانس "بن" شرکت کرد و در دولت استعماری سهم گرفت. «سازمان رهائی» برای اینکه جعلکاری سیاسی اش در نزد روشنفکران نسل جدید بیشتر افشا نشود، حزب سیاسی رسمی بنام " حزب همبستگی افغانستان " تشکیل داده و در کنار بیش از یکصد حزب ارتجاعی دیگر در جهت توجیه اشغال نظامی کشور و تحکیم پایه های نظام مستعمراتی و دولت مزدور و تبلیغ و ترویج انقیاد طلبی و استعمار پسندی در بین توده های مردم فعالیت میکنند. «سازمان رهائی»، «سا» جریده رسمی بنام "روزگاران" بمدیریت داد نورانی "فقید" منتشر میگرد. داد نورانی روشنفکر «انقلابی» که بعد ها رهبری جناح باصطلاح انشعابی از «سازمان رهائی» بنام «سازمان انقلابی» رابعده داشت؛ از طریق همین جریده و تلویزیونهای دولتی و "غیر دولتی" در جهت تحکیم پایه های نظام مستعمراتی و دولت کرزی و توجیه اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو جانفشانی میکرد. چون ماهیت رویونیستی و دولتی «سازمان رهائی-راوا» بیش از پیش افشا شده بود بخشی از رویونیستهای "سه جهانی" عضو «سازمان رهائی» چهره عوض کرده و «سازمان انقلابی» را تشکیل دادند تا باشد از این طریق بتوانند عمر ننگین رویونیسم چینی را در افغانستان طولانی کنند. رویونیستهای «سازمان انقلابی» بر اساس ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و برونق اهداف خاینانه و ضدانقلابی شان و تعهدی که به سوسیال امپریالیستهای چینی و امپریالیستهای غربی و ارتجاع حاکم سپرده اند، طی دو سال اخیر تخریبکاری، توطنه گری و جاسوسی را از طریق وبسایت ارتجاعی و استخباراتی «افغانستان-آزاد» علیه جنبش کمونیستی (م-ل-م) و فعالین آن آغاز کرده اند. و با این فکرخام که گویا از طریق فحاشی و اتهامزنی و جاسوسی میتوانند فعالین جنبش کمونیستی کشور را «بدنام» کرده و بر حیثیت جنبش کمونیستی لطمه وارد کنند. ولی این رویونیستهای سیاه مغز خود فروخته و این نوکران و جیره خوار امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم چین بدانند که بحکم وظیفه و رسالت انقلابی ماماهیت ضدانقلابی انواع رویونیسم و اپورتونیسم و هویت رویونیستها و اپورتونیستهای جاسوس و خاین «سازمان انقلابی» و «ساما-ادامه دهندگان» را با رفقای جاسوس و فحاش آنها (میرویس محمودی، کبیرتوخی و سیدحسین موسوی) هرچه بیشتر برای خلق افغانستان و نسلهای جدید از روشنفکران مبارز مردمی افشا مینماییم.

در نتیجه؛ با در نظر داشت خصایل قشری و تزلزلها و ترردهای روشنفکران متعلق به طبقات خلق و با توجه به خیانتهای قماشهای مختلف روشنفکران اپورتونیست و رویونیست و تسلیم طلب که در فوق به مواردی از آنها اشاره گردید؛ باز هم در جوامع نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره از جمله افغانستان افشار روشنفکران تعلق طبقات خلق تحت انواع ستم؛ ستم طبقاتی، ستم استعماری امپریالیستی، ستم ملی شئونینیستی و ستم مذهبی قرار داشته و کتله های بزرگ زنان روشنفکر علاوه بر این ستمها از ستم مردسالارانه نیز رنج میبرند. زمانی جنبشهای انقلابی مردمی رونق یابد هزاران تن از همین روشنفکران بر مبنای تضادهای طبقاتی معینی که با طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم دارند در صف مبارزه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی در کنار توده های خلق اعم از کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشانشان قرار میگیرند. و از جانب دیگر روشنفکران تعلق طبقات خلق از جهات مختلف روابط و پیوندهای نزدیکی با توده های خلق دارند، و توده های خلق روشنفکران (البته روشنفکران انقلابی و مترقی) را از جمله پیش آهنگان جنبشهای سیاسی و اجتماعی در جامعه میدانند. و ما این مسئله را در جنبشهای آزادی خواهانه و حق

طلبانه خلقها در کشورهای عربی در شمال افریقا و شرق میانه طی بیش از سه سال اخیر شاهد بوده ایم که کتله های بزرگی از روشنفکران مترقی و آزادیخواه در کنار توده های خلق این کشورها قرار گرفته و در کارزار مبارزات آزادی خواهانه فداکاریها کردند. در افغانستان بیش از همه این وظیفه جنبش انقلابی پرولتری (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) است که از یکطرف به تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری و فرهنگ انقلابی در بین توده های خلق خاصاً کتله های وسیع روشنفکران تعلق طبقات خلق بپردازد و از جانب دیگر ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی و اهداف ضدانقلابی رویزیونیستها و اپورتونیستها را تسلیم طلب و خاین خاصاً «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی» و همیاله دیگرش «ساما-ادامه دهندگان» را برای خلق افغانستان افشا کند تا اینها نتوانند با استفاده از امکانات و تسهیلات دولتی و «ان جی او» ای شان باپخش ایدئولوژی رویزیونیستی و اپورتونیستی و ایده ها و افکار انقلابی طلبانه اذهان توده های خلق و روشنفکران مترقی را مغشوش سازند. و ما در انجام این وظیفه لحظه ای فرو گذاشت نخواهیم کرد. طی حدود نیم قرن اخیر، نقش روشنفکران انقلابی و مترقی در جنبش انقلابی پرولتری و جنبش ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی کشور حایز اهمیت بوده است. با وجود همه خیانتهای «روشنفکران» رویزیونیست و اپورتونیست و تسلیم طلب، بیش از هر زمانی خط رهبری کننده در جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) کشور روشن بوده و از استحکام لازم برخوردار است و توده های خلق و روشنفکران مترقی کشور بیش از این فریب توطئه ها و خیانتکاریهای رویزیونیستها و اپورتونیستها و تسلیم طلبان و امپریالیستهای اشغالگرو سوسیال امپریالیسم حامی آنها را نخواهند خورد. و گروه های مختلف رویزیونیستی و اپورتونیستی و تسلیم طلب بیش از این نخواهند توانست با شعارهای دروغین «انقلابی» توده های خلق را اغوا کنند. و یقین داریم که جنبش انقلابی پرولتری کشور به مدارج پیشرفت و تکامل عالی تری خواهد رسید که بتواند مبارزات انقلابی و مترقی خلق افغانستان را تا شکست و نابودی تمام دشمنان طبقاتی و ملی خلق رهبری کرده و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی را علیه انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی ادامه دهد.

با تحلیل و ارزیابی مختصر از خصلت طبقاتی و قشری، طرز تفکر، موقعیت اجتماع روشنفکران تعلقات طبقات خلق و اهمیت سهم و نقش آنها در مبارزات انقلابی، همچنین اشاره ای کوتاه به چگونگی سیر تحولات فکری و مواضع ایدئولوژیک-سیاسی آنها و با ملاحظه تجارب مثبت و منفی بیش از یک و نیم قرن جنبشهای کمونیستی در کشورهای مختلف جهان و تجارب مبارزاتی پرولتاریائی بین المللی و علی الخصوص تجارب منفی شکست انقلاب های پرولتری در قرن بیستم میتوان نتیجه گرفت که روشنفکران تا حدی و یا تا مرحله ای انقلابی اند. تجارب شکست انقلاب ها در اتحاد شوروی و چین و آلبانی و دیگر کشورها در قرن بیستم نشان داد که در پروسه مبارزه انقلابی و در شرایط نظام سوسیالیستی، خاصاً اعضای سطوح بالائی و متوسط حزب که در پررتگاه رویزیونیسم و ارتداد غلطیده بودند سعی میکردند تا انقلاب پرولتری را از مسیر اصلی و انقلابی آن منحرف ساخته و دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کنند که کردند. از اینجاست که درباره روشنفکرانی که به جنبش انقلابی پرولتری می پیوندند چه در پروسه انقلاب و چه بعد از پیروزی انقلاب هیچگونه تضمینی نمیتواند وجود داشته باشد که تا آخر انقلابی باقی میمانند. لیکن در بین طبقات خلق پرولتاریا یگانه طبقه انقلابی است. و تجربه انقلابهای پرولتری نیز ثابت ساخته است که طبقه پرولتاریا انقلاب را تا آخر ادامه میدهد. ولی اینهم درباره همه طبقه پرولتاریا یک مطلق نیست. و نیز روشنفکرانی وجود داشته اند که از خصایل قشری و طبقاتی شان گسست واقعی کرده و با آگاهی انقلابی و ایمانداری و صداقت منحصی قشر پیش آهنگ طبقه پرولتاریا زندگی خود را وقف پیروزی انقلاب پرولتری و نجات توده های خلق از استثمار و نظام سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر نظامهای استثمارگرو ستمگر کرده و در این موضع استوار باقیمانده اند. و مثال روشن آن رهبران بزرگ پرولتاریای جهان (مارکس و انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون) و صدها کمونیست انقلابی دیگر در کشورهای مختلف جهان بوده اند که در تکامل مارکسیسم انقلابی خدمات جاودانی انجام داده و تا آخرین لحظه زندگی مبارزه انقلابی را در راه پیروزی انقلابهای پرولتری، ایجاد جامعه سوسیالیستی، ساختمان سوسیالیسم، استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و تحقق کمونیسم ادامه داده اند.

29 سپتمبر 2014

(پولاد)